



Explanation of Spinoza's Arguments for the Unity of God and Reconstruction of Ethics' Proof

Hosein Saberi Varzaneh¹ 

Submitted: 2024.03.29

Accepted: 2025.01.22

Abstract

Spinoza's philosophy may be classified, though only with careful qualification, among the forms of philosophical theism, in the sense that it affirms the existence of God and regards God as absolutely one. However, the conception of God that Spinoza offers is by no means identical with that of the theologians and philosophers in the classical Abrahamic tradition. Throughout his works, Spinoza presents several arguments to demonstrate the unity of God or the divine substance. In this paper, using a descriptive-analytical method, we present and explicate these arguments. Most of them are grounded in the notions of "absolute perfection" and "necessity of existence". Some of these arguments do not deny a plurality of substances and merely affirm the unity of the divine substance, whereas others aim to prove that the divine substance is the only existing and conceivable substance—that is, strict substance monism. We also argue that Spinoza's proof of God in the *Ethics*, if formulated in its conventional manner, is not conclusive. Therefore, by appealing to the distinction between "absolute infinity" and "infinity of a kind", we propose a more coherent reconstruction of that proof. In expounding the major arguments, we also trace their conceptual antecedents among medieval Jewish, Christian, and Islamic philosophers.

Keywords

Spinoza, God, unity, substance, infinite, Necessary Being





تبیین براهین یگانگی خدا در فلسفه اسپینوزا و بازسازی برهان اخلاق

حسین صابری ورزنه^۱ 

پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۰۲

دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۰

چکیده

فلسفه اسپینوزا را می‌توان جزء فلسفه‌های خدا‌باور دسته‌بندی کرد، به این معنا که به وجود خدا باور دارد و آن را یگانه نیز می‌داند. البته تصویری که از خدا به دست می‌دهد لزوماً همان تصویری نیست که متألّهان و فیلسوفان در سنت الهیاتی ادیان ابراهیمی، عمدتاً از خدا ارائه داده‌اند. اسپینوزا در آثار مختلف خود براهینی برای اثبات یگانگی خدا یا جوهر الهی به دست می‌دهد. در این مقاله تلاش کرده‌ایم تا با روش توصیفی-تحلیلی این براهین را مطرح ساخته و تبیین کنیم. عمده این براهین مبتنی بر کمال مطلق و وجوب وجود هستند، البته برخی از آن‌ها نافی کثرت جوهر نیستند و صرفاً جوهر الهی را واحد می‌دانند، ولی برخی دیگر در صدد اثبات جوهر الهی به عنوان تنها جوهر موجود و تصوری پذیر هستند. همچنین نشان داده‌ایم که برهان کتاب / اخلاق اگر به صورت مرسومش تقریر گردد، تام نخواهد بود. از این جهت، با تکیه بر مفهوم نامتناهی مطلق و نامتناهی در نوع خود، تلاش کرده‌ایم که صورتی معقول‌تر از آن به دست دهیم. در تقریر عمده براهین، رجوعی به پیشینه آن‌ها در میان متفکران قرون وسطای یهودی-مسیحی-اسلامی نیز داشته‌ایم.

کلیدواژه‌ها

اسپینوزا، خدا، یگانگی، جوهر، نامتناهی، واجب‌الوجود

۱. استادیار گروه فلسفه دین، ادیان و عرفان، دانشکده‌های فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران. (h_saberi_v@ut.ac.ir)

۱. مقدمه

در سنت یهودی به صورت‌های مختلف بر یگانگی خدا تأکید شده و در سفر تثنیه به تصریح خطاب به بنی اسرائیل آمده است که خدای آن‌ها یگانه است (سفر تثنیه ۶: ۴). ملیسوس^۱ الثایی نیز در سنت فلسفی یونان قائل بود (پاره ۶) که «اگر آن نامتناهی^۲ بود، یکی بود، و اگر دو تا بود، دو تا نمی‌توانست نامتناهی باشد، بلکه یکی به واسطه دیگری محدود می‌شد» (ر.ک: Kirk & et al 1990, 395). اسپینوزا در اخلاق، در ادامه سنت تک‌منشایی یهودی و در امتداد خط فکری وحدت‌گرای پارمنیدسی-ملیسوسی به طرح «نظریه وحدت جوهر الهی» خود در اخلاق می‌پردازد، جوهری که مطلقاً نامتناهی (E1P6)^۳ و همان خدا یا طبیعت^۴ (E4P4Pro) است و البته برخلاف سنت الثایی، نافی کثرت تکلیفات^۵ مختلف جوهر یگانه نیست. فهم اسپینوزا از نامتناهی مطلق که متقوم از صفات «نامتناهی در نوع خود» است (E1P11) موجب می‌شود که اسپینوزا به سمت و سوی دیدگاهی وحدت‌گرایانه^۶ متمایل شود، و چون اسپینوزا جوهر الهی و نامتناهی مطلق را یک چیز می‌داند (E1P14)، از این‌رو نهایتاً قائل می‌شود که جوهر نامتناهی مطلق، تنها جوهر موجود است (E1P14Pro).

اسپینوزا در ۲۷ جولای ۱۶۵۶ (ششم آویو ۵۴۱۶ در تقویم یهودی) از جامعه یهودی تکفیر شد (Nadler 2006, 5-6). درباره دلیل تکفیر اسپینوزا دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است، اما ظاهراً مقبول‌ترین آن‌ها اعتقاد وی به خدای فلسفی در مقابل خدای سنت الهیاتی مرسوم بوده است (Nadler 2006, 7-10). شورای کنیسه آمستردام و، به دنبال آن، بسیاری از متألهین و فیلسوفان در طی قرون بعدی، اسپینوزا را ملحد دانسته‌اند (ر.ک: Gullan-Whur 2000, 305-306; Bennett 1984, 34). در بین محققان معاصر، برای نمونه، ندلر اسپینوزا را ماده‌گرا و ملحد معرفی می‌کند. از نظر وی، اسپینوزا به کلی خدا ناباور است، چون به هیچ حقیقت مقدسی در طبیعت قائل نیست و هیچ گونه تجربه دینی و امر مقدسی را قبول ندارد (Nadler 2006, 119-120). در مقابل، فیلسوفان و اسپینوزاپژوهان بسیاری قائل‌اند که اسپینوزا قطعاً خدا باور است، اما خدا باوری وی هم‌راستا با خدا باوری دستگاه‌های الهیاتی ذیل ادیان ابراهیمی نیست (Pollok 1966, 143; Bennett 1984, 32-35) و ظاهراً این دیدگاه قابل دفاع‌تر است. درست است که اسپینوزا خدا، جوهر یا طبیعت را قدسی، خالق از عدم، دارای اراده نامتعین و قابل پرستش نمی‌داند، اما با تقسیمی که در طبیعت به دست می‌دهد، وجه جوهری آن را واجب‌الوجود بالذات و کامل مطلق معرفی می‌کند و قائل است که انسان اگر به شناخت آن نائل شود، به او عشق خواهد ورزید و این را بالاترین سعادت انسان می‌داند (E5P36Scho; E5P25; E5P32Coro; E5P33; E5P35; E5P36). خوانش منصفانه چنین مضامینی آشکارا نشان می‌دهد که ما نه تنها با اندیشه‌های یک خدا ناباور تمام‌عیار مواجه نیستیم، بلکه خدا به مثابه جوهر نامتناهی مطلق که منشأ جهان و منتهای غایت زندگی انسان است، در فلسفه وی نقش محوری دارد.

اسپینوزا در آثار مختلف خود براهینی برای اثبات وجود خدا می‌آورد که برخی پیشینی و برخی پسینی هستند، اما به صرف اثبات وجود خدا بسنده نمی‌کند و تلاش معتنا بهی به خرج می‌دهد تا نشان دهد که این خدا واحد است. براهینی که در شرح اصول و تفکرات مابعدالطبیعی در باب یگانگی خدا مطرح می‌گردد مبتنی بر پیش‌فرض‌های دکارتی است و این پیش‌فرض‌ها در رساله مختصره و اخلاق دچار دگرگونی می‌شود و به واسطه آن، براهین اسپینوزا در باب مسئله مذکور نیز رنگ و بوی دیگری پیدا می‌کند. مسئله یگانگی خدا در رساله مختصره و اخلاق با بحث

وحدت جوهر گره می‌خورد و بحث وحدت خدا تبدیل به بحث وحدت جوهر می‌شود که البته این جوهر، الهی نیز هست. شایان ذکر است که اسپینوزا وقتی وحدت جوهر الهی را اثبات می‌کند، تأکید دارد که منظورش نه وحدت عددی بلکه وحدت حقیقی است که رجوع به ذات جوهر الهی دارد و فرض کثرت برای آن جایز نیست. از این جهت است که قول به اینکه خدا یکی است را بیانی ناشایسته می‌داند، زیرا با فرض یکی بودن خدا، امکان فرض دو خدا و بیشتر نیز هست (CM, I, vi; Ep50)، در صورتی که از نظر اسپینوزا اگر جوهر الهی درست تصور گردد و اقتضائات فلسفی آن در نظر گرفته شود، تصور کثرت جوهر نیز ناممکن خواهد بود (E1P14; Mason 1997, 39-40). به بیان وی در نامه دوازدهم، عدد و تعینات عددی و مقدار صرفاً وجود ذهنی دارند و با تحلیل پیوند خورده‌اند. از این روی، اسپینوزا تلاش می‌کند تا در وجودشناسی و متافیزیک خود، که بخش مهمی از آن صرف اثبات وحدت جوهر و پیامدهای آن است، تعینات عددی را داخل نکند (Ep12; Laerke 2011, 244-258; Gueroult 1968, 155). در این مقاله، با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر متون خود اسپینوزا و شارحان فلسفه وی، به براهین اسپینوزا در مورد یگانگی جوهر الهی می‌پردازیم و مقتضیات آن‌ها را آشکار می‌سازیم. ذکر این نکته لازم است که بحث براهین اثبات وجود خدا، نسبت خدا با صفات و حالات یا بساطت خدا در فلسفه اسپینوزا، در این مقاله مد نظر نیست. آثار موجود در زبان فارسی عمدتاً یا به مفهوم خدا و صفات او (برای نمونه: طالب‌زاده و صابری ۱۳۹۳، ۷۳-۸۹؛ حسامی‌فر و سیف ۱۳۹۵، ۱-۲۲)، یا به براهین اثبات وجود خدا (برای نمونه: حسامی‌فر ۱۳۸۵، ۸۹-۱۱۷) یا به نسبت اندیشه اسپینوزا و تفکرات وحدت وجودی یا طبیعت‌گرایی وی (برای مثال: شایان‌فر و سعیدی‌مهر ۱۳۸۸، ۳۱-۵۸) نظر داشته‌اند و هیچ‌کدام به‌طور خاص بر براهین وحدت جوهر الهی و سیر آن‌ها در فلسفه اسپینوزا متمرکز نبوده‌اند. منابع انگلیسی نیز اگرچه به بحث وحدت جوهر به روایت اخلاق و رساله مختصره توجه زیادی داشته‌اند (Wolfson 1934, 1: Ch 4; Bennett 1984, 70-75; Curley 1988, 9-23; Delahunty 1985, 108-115; Basile 2012, 27-41; Kulstad 1996, 299-316; Charlton 1981, 503-529; Newlands 2010, 469-502)، اما این مقاله نسبت بدان‌ها از دو جهت نوآورانه است، یکی در تبیین سیر براهین یگانگی جوهر الهی در آثار اسپینوزا و دیگری در تقریری که از برهان اخلاق به دست می‌دهد.

۲. برهان اصول و تفکرات مابعدالطبیعی

بحث یگانگی خدا در شرح اصول فلسفه دکارت و ضمیمه تفکرات مابعدالطبیعی (انتشار در ۱۶۶۳ میلادی) مطرح می‌گردد و آن‌چنان که ولفسون خاطرنشان می‌کند (Wolfson 1934, 1: 81[fn.1])، احتمالاً مرجع مستقیم اسپینوزا فرانکو برخرسدایک^۶ بوده است. براهین مطرح‌شده در این دو اثر با استدلالی که در اخلاق به دست می‌دهد تفاوت محتوایی کامل دارد و نمی‌توان آن‌ها را اسپینوزایی دانست (Charlton 1981, 506-507). به عبارت دیگر، خدا و جوهر در شرح اصول و تفکرات مابعدالطبیعی با آنچه که در اخلاق سراغ داریم، از جهات گوناگون فرق دارند؛ صحبت از خدایی است که به خدای متألّهان یهودی-مسیحی شباهت بیشتری دارد^۷ و به تبع دکارت (CSM1, 210)، تعدد جوهر نیز هم در شرح اصول (DPP, I, D6, D7, P21) و هم در تفکرات (CM, I, i & II, i) پذیرفته شده است.

اسپینوزا در شرح اصول بر مبنای تصور دکارتی از خدا، برهانی برای یگانگی خدا به دست می‌دهد که در خود اصول فلسفه نیست. وی ذیل قضایای ۵ تا ۷ بخش اول، براهین پیشینی و پسینی بر اثبات وجود خدا ارائه می‌دهد

(DPP, I, P5-7) و سپس ذیل قضایای ۹ و ۱۰ بخش اول، مقدمات برهان یگانگی را مطرح می‌سازد و نهایتاً در قضیه ۱۱، برهانش را ارائه می‌دهد. همین برهان در تفکرات مابعدالطبیعی نیز تکرار می‌شود (CM, II, ii). نقطه ثقل برهان بر کمالات خداوند و به‌طور خاص بر علم مطلق او استوار است. در تعریف ۸ بخش اول، خدا جوهری دانسته شده که بنفسه واجد کمال اعلی است و هیچ نقص یا فقدان کمالی در آن قابل تصور نیست (DPP, I, D8). جوهر البته با تسامح، شامل فکر و امتداد نیز می‌شود (جواهر مخلوق: DPP, I, D6-7) و آن موضوعی است که خصوصیت، کیفیت یا صفتی بی‌واسطه حال در آن یا موجود به آن است (DPP, I, D5) و یا طبق بیان دکارت در اصل ۵۱ بخش اول کتاب اصول: «ما از لفظ جوهر چیزی را درک می‌کنیم که نحوه هستی آن چنان است که برای وجودداشتن نیازی به موضوع ندارد ... درواقع فقط یک جوهر یکتا را می‌توان شناخت که نیازمند غیر نیست و آن خداست» (CSM1, 210). از این جهت، واقعیت جوهر بیش از واقعیت عرض یا حالتی است که وجودش مبتنی بر جوهر است و البته در میان جواهر نیز، جوهر نامتناهی از حیث مرتبه وجود، واقعیت یا هستی بیشتری دارد (DPP, I, Axiom 1).

حال در این جهان دارای مراتب، خدا که طبق تعریف ۸ واجد همه کمالات در بالاترین سطح دانسته شده است، اعلی درجه فهم را نیز داراست (DPP, I, P9). فرض خلاف این امر مستلزم محالاتی است. چون یا باید ۱- خدا فاقد فهم دانسته شود که الف: مستلزم نقص در اوست و ب: همچنین در این صورت ممکن نبود علت فاهمه‌های متناهی باشد (سنخیت علی و معلولی: DPP, I, Axiom 8) و هر دو پیامد ناپذیرفتنی است، ۲- یا باید قائل شد که خدا به برخی امور عالم و به برخی جاهل است که باز این نیز با تعریفی که از خدا به دست داده شد سازگار نیست. بنابراین، علم مطلق و فراگیر خدا اثبات می‌شود (DPP, I, P9Pro). در قدم بعدی باید ثابت شود که کمالات خدا، و از جمله آن‌ها علم مطلق او، مبتنی بر چیزی غیر از خدا نیست و خدا آن‌ها را بالذات داراست. البته از تعریف ۸ می‌توان نتیجه گرفت که فرض ابتناء خدا بر غیر، با تعریفی که از او به دست داده شد سازگاری ندارد، چون ابتناء نوعی نقص است (DPP, I, P10Pro). بنابراین، خدا جوهری است که واجد همه کمالات و علم مطلق است و این کمالات را نیز از خود دارد. با توجه به این دو مقدمه، برهان برای یگانگی جوهر الهی اقامه می‌شود که به‌صورت برهان خلف است:

اگر فرض کنیم که بیش از یک جوهر الهی وجود دارد، در این صورت، هر کدام از آن‌ها باید عالم مطلق باشد (طبق مقدمه اول) و این مستلزم این است که هر کدام از آن‌ها تصویری از جواهر الهی دیگر نیز داشته باشند. اما این، مقدمه پیش‌گفته دوم را نقض می‌کند، زیرا هر یک از این خدایان برای اینکه علم به خدا یا خدایان دیگر داشته باشند، نیازمند وجود خدایان دیگر است و این با کمالات مطلق خدا سازگار نیست. اما چرا علم خدای الف به مخلوقاتش که غیر او هستند به نقص نمی‌انجامد (وابستگی به غیر)، ولی علم او به خدای ب متضمن نقص است؟ پاسخ اسپینوزا به این پرسش مبتنی بر سنخیت علی و معلولی است. خدا از آن جهت که علت مخلوقات است، بالضرورة باید واجد مرتبه وجودی آن‌ها یا مرتبه‌ای بالاتر باشد تا ممکن گردد که شأن علی برای آن‌ها پیدا کند (DPP, I, Axiom 1)، اما نسبت خدای الف با خدای ب این چنین نیست، یعنی رابطه علی و معلولی بین آن‌ها برقرار نیست. بنابراین، اگر خدای الف، تصویری از خدای ب دارد که بنابر فرض علم مطلقش باید داشته باشد، در این صورت، علت صدق و ضرورت چنین تصویری به موجودی (خدای ب) بازمی‌گردد که بیرون از خدای الف است و خدای الف شأن علی نسبت به آن

ندارد و این با غنای ذاتی و کمالی خدا (مقدمه دوم) سازگار نیست. بنابراین، فرض بیش از یک جوهر الهی درست نیست و جوهر الهی واحد است (DPP, I, P11Pro; CM, II, ii).

این مسئله وجه دیگری هم دارد که اسپینوزا در تفکرات مابعدالطبیعی متعرض آن می‌شود. علم خدا به معلول‌هایش از سنخ علم پیشینی و فعلی است، به این معنا که خدا نه به واسطه تعیین یافتن پسینی از جانب معلول‌ها، بلکه از ازل به آن‌ها علم دارد و این علم موجب وجود معلول‌هاست (CM, II, vii; DPP, I, P20)، اما چنین نسبتی بین خدای الف و خدای ب وجود ندارد. پس اگر خدایی غیر از خدای الف وجود داشته باشد، به نقص خدای الف می‌انجامد (بخشی از علمش فعلی نیست) که با تعریف خدا به عنوان موجودی که کمال مطلق است سازگار نیست.

این برهان با همین محتوا در قرون وسطی ریشه دارد. برای مثال، دانس اسکوتوس^۹ دقیقاً همین برهان را مطرح می‌سازد و یگانگی خدا را نتیجه می‌گیرد. بر طبق بیان اسکوتوس، علم خدای الف به خدای ب، مستلزم تقدم ذات خدای ب بر علم خدای الف به ذات خدای ب خواهد بود، و این نوعی نقص برای خدای الف است که با کمال مطلق او سازگار نیست (ر.ک: Gilson 2018, 218-219). اسکوتوس پیشینه این بحث را به آگوستین ارجاع می‌دهد که در کتاب درباره تثلیث توضیح می‌دهد که هر سه شخص تثلیث، اگرچه به واسطه پدری و پسری و روح‌القدسیت نحوه‌ای تمایز از یکدیگر دارند، اما از نظر ذات و علم یکسان هستند، زیرا نایکسانی آن‌ها در ذات و علم به نقص آن‌ها می‌انجامد (Augustine 2011, 268ff [Book VII, i, 1]).

۳. براهین رساله مختصره

رساله مختصره را پیش‌درآمد غیرهندسی کتاب اخلاق دانسته‌اند و اگرچه برخی آغازهای آن گویای دیدگاهی دکارتی در باب کثرت جوهر است، اما هر چه پیش‌تر می‌رود از این موضع فاصله می‌گیرد و منظر وحدت‌گرایی در آن متبلورتر می‌شود. اسپینوزا در رساله مختصره پس از اثبات وجود خدا (KV, I, i)، به بحث چیستی خدا می‌پردازد و خدا را موجودی معرفی می‌کند که «همه صفات یا صفات نامتناهی بر او حمل می‌شود، و هر یک از صفاتش در نوع خود به‌طور نامتناهی کامل است» (KV, I, ii, 1). اسپینوزا سپس خدا را جوهر نامتناهی می‌داند (KV, I, ii, 2)، فرض وجود جوهر متناهی (KV, I, ii, 3) و همچنین شباهت میان جوهر (KV, I, ii, 6) و معلول بودن آن‌ها (KV, I, ii, 7) را مردود می‌شمارد، و در نهایت قائل می‌شود که صفات امتداد نامتناهی و فکر نامتناهی متعلق به جوهر واحدی هستند که همان طبیعت است و سه دلیل برای این مدعا می‌آورد. برهان اول با تفصیل بیشتر در اخلاق تکرار می‌شود که جلوتر به آن می‌پردازیم. دو برهان دیگر به شرح ذیل است.

یکی از دلایل به‌نوعی مبتنی بر یکپارچگی حاکم بر عالم و عدم تقابل میان حالات فکر و حالات امتداد است. براهین ناظر به نظم و وحدت رویه در عالم در الهیات سنتی ادیان ابراهیمی کم‌وبیش مطرح بوده است. ابن میمون به این سنخ براهین اشاره می‌کند و آن‌ها را به متکلمین نسبت می‌دهد و مردود می‌شمارد (ابن میمون بی تا، ۲۲۱-۲۲۲). در میان براهینی که آکوئیناس در جامع‌الهیات برای اثبات یگانگی خدا می‌آورد، یکی همین است که سازگاری و انتظامی که بین اشیاء مختلف در جهان شاهد هستیم نشان از این دارد که منتظم واحدی این نظم را برقرار ساخته است (Aquinas 2014, 1, Q11, A3). اما اسپینوزا به‌واسطه اینکه با نگاه‌های غایت‌گرایانه موافقت ندارد، این سنخ براهین را برنمی‌تابد. در تفکرات مابعدالطبیعی از دو برهان نام می‌برد که به اعتقاد وی ناپسند هستند: ۱- اگر یک خدا می‌توانست جهان را بیافریند، دیگر خدایان غیرضروری بودند، ۲- اگر همه اشیاء روی به‌سوی غایتی واحد

دارند، پس به واسطه یک پدیدآورنده به وجود آمده‌اند (CM, II, ii). اسپینوزا قائل است که براهینی از این دست بر نسبت‌ها یا تسمیه‌های خارجی^{۱۱} استوار هستند و چیزی از حقیقت موضوع به ما نمی‌گویند. در رساله مختصره البته به صورتی خلاصه و گذرا به برهان یکپارچگی طبیعت نظر می‌کند که شاید در وهله اول این سؤال را در ذهن ایجاد کند که چطور اسپینوزا، علی‌رغم انتقادهایش بر غایت‌گرایی و براهین مبتنی بر انتظام، از آن استفاده می‌برد. اما با نگاهی دقیق‌تر مشخص می‌شود که اسپینوزا نه به نظم و قانونمندی طبیعت، بلکه به یکپارچگی آن نظر دارد و از این جهت، به نفی دیدگاه دکارتی در خصوص تمایز بین جوهر جسمانی و جوهر نفسانی می‌پردازد. زیرا بر اساس رویکرد دکارتی، جهان باید دو پاره و گسسته باشد، در صورتی که چنین نیست. وحدتی که در طبیعت می‌بینیم نشان از سازوکار وجودشناختی واحدی دارد که بر سراسر آن حاکم است و اگر «جوهر ممتد و جوهر اندیشنده» (نام‌هایی که گاهی در رساله مختصره برای صفات فکر و امتداد به کار می‌رود) متمایز از هم و به مثابه دو جوهر جداگانه وجود می‌داشتند، چنین وحدتی حاصل نمی‌شد. بنابراین، این‌ها صفات موجود واحدی هستند (KV, I, ii, 17). خود انسان نمونه بارز وحدت بین ساحت امتداد و ساحت فکر است و فرض گسست وجودشناختی در انسان، ما را به بن‌بست‌های حاصل از ثنویت دکارتی رهنمون می‌سازد.

برهان دیگر مبتنی بر تعریف صفات فکر و امتداد است. اگر به صفات من حیث صفات نظر داشته باشیم، وجود در ذات آن‌ها نیست، بلکه از آن جهت که تقوم بخش جوهر مطلقاً نامتناهی هستند، وجوب وجود بر آن‌ها حمل می‌شود. حال چون به طبیعت و یکپارچگی آن نظر می‌کنیم، می‌بینیم که از آن جهت که کل است (کل سابق بر اجزاء، کل سعی)، واجد همه کمالات است و بر هیچ علتی بیرون از خود استوار نیست (علت خود). چنین کل یکپارچه‌ای بر مبنای برهان وجودی قطعاً وجود دارد، کامل است و همه صفات تقوم بخش آن هستند. بنابراین، ما نه با کثرت جواهر بلکه با وحدت یک کل مواجهیم که همه صفات را در بر می‌گیرد و فرض ثانی برای آن محلی از اعراب ندارد (KV, I, ii, 17 & 1st Dia). همین سیر مطلب در محاوره اول در رساله مختصره (گفت‌وگو بین عقل استدلالی، عقل شهودی، خواهش و عشق) نیز پی گرفته می‌شود. عقل استدلالی^{۱۱} در پاسخ به نقد خواهش^{۱۲}، که مدافع نظریه کثرت جواهر است، می‌گوید که نفس و بدن ممکن نیست جوهر باشند، زیرا به همان دلیل که حالات مبتنی بر نفس و بدن جوهر نیستند، خود نفس و بدن نیز که مبتنی بر صفت فکر نامتناهی و امتداد نامتناهی هستند ممکن نیست جوهر باشند. تنها فرض معقول این است که این صفات نامتناهی را تقوم بخش جوهر نامتناهی واحدی لحاظ کنیم که به مثابه کل سابق بر کثرات، مبنای وجودی همه حالات است (KV, I, 1st Dia, 9).

۴. برهان «نامه سی و چهار»

اسپینوزا در شرح اصول خاطر نشان می‌کند که برهان یگانگی خدا بر مبنای علم مطلقش، در حقیقت، مبتنی بر وجوب وجود خداست. طبق بیان او در ذیل قضیه ۵ بخش اول، از طریق همین وجوب وجود می‌توان سایر صفات خدا را استنتاج نمود (DPP, I, P5Scho). البته اسپینوزا در شرح اصول بیش از این توضیحی نمی‌دهد، اما در نامه ۳۴ که به جان هود^{۱۳} می‌نویسد، آن را تفصیل می‌دهد و همچنین تأکید می‌کند که تا این زمان (۷ ژانویه ۱۶۶۶) اثبات یگانگی خدا را بر این اساس که ذات خدا مستلزم وجود ضروری است، بهترین روش اثبات یافته و آن را بر دیگر براهینی که پیش از این ارائه داده ارجح می‌داند (Ep 34). اهمیت چنین برهانی ظاهراً تا پایان عمر برای اسپینوزا موضوعیت داشته است (Ep 83).

نفی شریک از ذات الهی بر مبنای وجوب وجودش، برهانی شناخته شده در الهیات سنتی ادیان ابراهیمی است. برای مثال، علامه حلّی، متکلم مسلمان، قائل است که وجوب وجود خداوند دلالت بر وحدت او دارد. زیرا اگر دو واجب الوجود داشته باشیم، یا وجه تمایزی بین آنها نیست و یا هست. اگر وجه تمایزی نباشد که فرض تعدد باطل است. اما اگر وجه تمایز باشد، پس دو خدای مفروض باید از جهت واجب الوجود بودن مشترک و از جهتی دیگر متمایز باشند. اما این مستلزم وجود نوعی ترکیب در خداست و ترکیب مستلزم نیاز است و نیازمندی خصوصیت ممکنات است که با تعریف خدا به واجب الوجود سازگار نیست. بنابراین، آنچه واجب الوجود است بالضرورة واحد است (حلّی ۱۴۲۲، ۴۰۴؛ همچنین بنگرید به: میرداماد ۱۴۲۷، ۲۶۶-۲۶۷). ابن میمون فیلسوف یهودی نیز در *دلالة الحائرين* برهان مشابهی را مطرح می‌سازد (ابن میمون بی تا، ۲۷۴).

برهان اسپینوزا نیز در همین چارچوب البته با تفصیلی بیشتر مطرح می‌شود و مسئله تعریف شیء را نیز در میان می‌آورد. برهان وی در نامه ۳۴ (همچنین بنگرید به E1P8S2 که اسپینوزا همین مقدمات را می‌آورد ولی صرفاً نتیجه می‌گیرد که ممکن نیست دو جوهری که طبیعت واحد دارند موجود باشند) به قرار زیر است:

- ۱- تعریف حقیقی یک شیء منفرد صرفاً ناظر به طبیعت آن شیء است و لا غیر.
- ۲- هیچ تعریفی متضمن تکثر یا شمار مشخص افراد و مصادیق نیست، چرا که صرفاً متضمن یا بیان کننده طبیعت شیء است. برای مثال، تعریف مثلث فقط متضمن بیان طبیعت مثلث است و چیزی راجع به تعداد مصادیق آن نمی‌گوید. همچنین تعریف خدا به عنوان موجود کامل نیز اشاره‌ای به تعداد خدایان ندارد و صرفاً بیانگر طبیعت الهی است.

۳- هر شیء برای اینکه وجود داشته باشد، بالضرورة نیازمند علتی ایجابی است.

- ۴- این علت باید یا در تعریف و طبیعت خود شیء باشد (اگر حقیقتاً وجود متعلق به طبیعتش باشد یا بالضرورة در آن منطوق باشد) یا بیرون از آن.

۵- حال اگر در طبیعت تعداد معینی موجود باشد، برای مثال ۲۰ انسان وجود داشته باشد، برای تبیین وجود آن ها، صرف بررسی علت طبیعت انسان به طور کلی کفایت نمی‌کند، بلکه باید به دنبال علت یا عللی بود که ۲۰ مصداق را ایجاب کرده است.

۶- اما علتی که موجب وجود یافتن این تعداد انسان شده است ممکن نیست مندرج در طبیعت خود انسان باشد، زیرا تعریف طبیعت انسان متضمن ۲۰ مصداق انسان نیست. بنابراین، علت این ۲۰ انسان و درواقع علت هر کدام از آنها باید بیرون از انسان باشد. از این جهت، هرگاه با کثرت مصادیق اشیاء مواجهیم، باید علتشان را در بیرون از آنها جست‌وجو کنیم و نه در طبیعتشان.

۷- اما در خصوص خدا، وجود بالضرورة به طبیعتش تعلق دارد، پس این وجوب وجود باید در تعریفش باشد و از تعریفش می‌توان وجوب وجودش را اثبات کرد.

۸- اما از تعریف صحیح خدا وجود ضروری خدایان متعدد را نمی‌توان نتیجه گرفت (تعریف خدا ناظر به تعداد آنها نیست).

بنابراین، تنها یک خدا وجود دارد. مطلوب ثابت شد (Ep 34).

تلخیص برهان این است که تعریف درست فقط گویای ذات است و نه تعداد مصادیق، و اگر موجودی مثل انسان دارای مصادیق است، علت تعدد آن را باید بیرون از ذات آن جست‌وجو کرد. از سوی دیگر، خدا بالضروره موجود است و علتی بیرون از خود ندارد. بنابراین، چون علتی بیرون از خود ندارد و در تعریفش نیز وجهی برای تعدد نیست، پس خدا بالضروره به واسطه وجوب وجودش یگانه است.

۵. برهان اخلاق

کتاب اخلاق اسپینوزا هم به واسطه ساختار و هم مضامینی که در آن مطرح شده است، اهمیت زیادی در سیر تاریخ فلسفه غرب و در الهیات ادیان ابراهیمی دارد. در این میان، بحث وحدت جوهر وی چون با اکثر نظام‌های فلسفی پیش از خودش در تقابل قرار می‌گیرد، اهمیتش دوچندان است، به خصوص که طبق بیان اسپینوزا، خدا، جوهر و طبیعت متساوی‌اند و به مصداقی واحد در هستی اشاره دارند (E1D6; E4P4Pro). اسپینوزا در قضیه ۱۴ بخش اول اخلاق متعرض بحث وحدت جوهر-خدا می‌شود و اذعان می‌کند که «ممکن نیست جز خدا جوهری موجود باشد یا به تصور آید» (E1P14) و برهانی که برای آن ارائه می‌دهد بسیار موجز اما پیچیده و مبتنی بر مقدمات متعدد است:

چون خدا موجودی مطلقاً نامتناهی است که از او هیچ صفتی که مبین ذات جوهر باشد قابل سلب نیست (تعریف ۶)، و بالضروره موجود است (قضیه ۱۱)، اگر جوهری غیر از خدا وجود داشته باشد، می‌بایست به واسطه برخی از صفات خدا تبیین شود و بنابراین، دو جوهر با صفت یکسان وجود خواهد داشت که محال است (قضیه ۵). پس جز خدا هیچ جوهری ممکن نیست باشد یا در نتیجه، به تصور آید. زیرا اگر امکان تصورش باشد، می‌بایست موجود تصور شود. اما این (به واسطه بخش اول استدلال) محال است. بنابراین، جز خدا ممکن نیست جوهری موجود باشد یا به تصور آید (اخلاق، بخش ۱، برهان قضیه ۱۴ [با تغییراتی در ترجمه]: همچنین ر.ک: KV, I, ii, 17).

همچنان‌که می‌بینیم، این برهان بر یک تعریف و دو قضیه استوار است و خود این قضایا بر چند تعریف و اصل موضوع و قضیه دیگر ابتناء دارند. بعضی از محققین مضمون محوری این برهان را به تلقی اسپینوزا از تفرد بازگردانده‌اند. چون اشیاء (یا به بیان اسپینوزا: حالات) دارای فقدان و وابستگی وجودی هستند، تفردشان^{۱۴} تام نیست و وجود فی‌نفسه ندارند، و بدین واسطه مصداق جوهر نیستند (Charlton 1981, 513-515; Bennett 1984, 66-70; Curley 1988, 9-19). برخی نیز مبنای اصلی را تعریفی دانسته‌اند که اسپینوزا از جوهر به دست می‌دهد: وجود فی‌نفسه و دارای استقلال وجودی و تصویری (E1P3)^{۱۵} و کسانی هم هستند که برخی مقدمات دکارتی در خصوص وحدت ماده را زمینه اصلی این برهان معرفی کرده‌اند (Carierro 2002, 38).

ساختار ساده این برهان از این قرار است:

مقدمه اول: بالضروره جوهری که متقوم از صفات نامتناهی است (خدا) وجود دارد.

مقدمه دوم: ممکن نیست دو جوهر دارای صفت همسان باشند.

نتیجه: ممکن نیست بیش از یک جوهر که همان خداست وجود داشته باشد.

در ادامه به تبیین این برهان می‌پردازیم.

۵-۱. مقدمه اول

اسپینوزا در مقدمه اول برهان وحدت جوهر الهی به وجود خدا می‌پردازد که پیش‌تر در قضیه ۱۱ آن را اثبات کرده بود. بن‌مایه اصلی براهین پیشینی وی، که براهین اصلی او نیز هستند، وجوب وجود است (E1P7). اسپینوزا برای اثبات وجود خدا به مثابه جوهر مطلقاً نامتناهی چند قدم را طی می‌کند:

الف: ممکن نیست هیچ جوهری به وسیله جوهری دیگر پدید آمده باشد (E1P6) یا به عبارت دیگر، جوهر علت خود است. اسپینوزا برای اثبات این مدعا، دو برهان اقامه می‌کند:

برهان الف ۱: محال است دو جوهر دارای صفات مشابه باشند (E1P5)، و چون از این جهت سنخیتی بین جواهر وجود ندارد، پس رابطه علی بین جواهر نیز ممکن نیست.

برهان الف ۲: اگر جوهری از چیز دیگری پدید آمده باشد، در این صورت شناخت این جوهر متوقف بر شناخت علت آن خواهد بود، زیرا شناخت معلول مبتنی بر شناخت علت است (E1A4). اما این با تعریف جوهر سازگار نیست، زیرا جوهر طبق تعریف، بنفسه تصور می‌شود و استقلال تصویری دارد (E1D3).

ب: وجود به طبیعت جوهر مرتبط است. زیرا بر مبنای مقدمه الف، جوهر علتی بیرون از خود ندارد و بنابراین علت خود است و طبق تعریف (E1D1)، علت خود، شیئی است که ذاتش مستلزم وجودش است یا ممکن نیست طبیعتش ناموجود تصور شود. اسپینوزا این مقدمه را به برهان الف ۱ ارجاع می‌دهد. اما جلوتر نشان خواهیم داد که با توجه به نقد لایب‌نیتس، با ابتناء این قضیه بر برهان الف ۲، مسئله حل خواهد شد.

ج: شیئی که واقعیت یا موجودیت بیشتری دارد به همان اندازه صفات بیشتری نیز دارد. زیرا صفت بنابر تعریفش (E1D4)، مقوم ذات جوهر است و اگر شیئی واقعیت بیشتری داشته باشد، صفات مقومه بیشتری نیز خواهد داشت.

د: خدا طبق تعریف (E1D6)، جوهر مطلقاً نامتناهی است، یعنی شدیدترین میزان واقعیت در تعریف او مندرج است و از این جهت، بی‌نهایت صفات که هر کدام آن‌ها نیز نامتناهی هستند بر او حمل می‌شود. نتیجه اینکه خدا یا جوهر که مقوم از صفات نامتناهی است و هر یک از آن صفات نیز مبین ذات نامتناهی و سرمدی است، بالضروره موجود است.

۵-۲. مقدمه دوم

اسپینوزا در مقدمه دوم برهان می‌گوید که اگر غیر از خدا جوهر دیگری موجود باشد، صفت/صفاتش با خدا مشابهت خواهد داشت و این محال است (E1P5). برهان این مدعا ذیل قضیه پنجم بخش اول/اخلاق اقامه می‌شود که به قرار زیر است:

«اگر جواهر متعدد و متمایز از هم موجود باشند، تمایزشان از یکدیگر یا باید به وسیله اختلاف صفاتشان باشد و یا اختلاف احوالشان (E1P4). اگر تنها به وسیله اختلاف صفاتشان متمایز باشند، پس دارای صفت مشابه نیستند؛ و اگر به وسیله اختلاف احوالشان متمایز یابند، از آنجاکه جوهر طبعاً بر احوالش مقدم است (E1P1)، بنابراین با کنارگذاشتن احوال و لحاظ فی‌نفسه جوهر، یعنی (E1D3 & Ax6)، در این حال دیگر نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر تمییز داد، یعنی (E1P4) فلذا تکثر جواهری از این دست ممکن نیست و تنها یک جوهر خواهد بود (E1P5Pro)».

دو نکته در این استدلال است که نقد و نظرهای دامنه‌داری را به وجود آورده است (Garrett 1990, 69-108). مسئله نخست را اول بار لایبنیتس مطرح کرد و در میان اسپینوزاپژوهان جدید، بنت آن را تفصیل داد (Leibniz 1989, 198-199; Bennett 1984, 68-70)، و آن اینکه پذیرش اصل تمایزناپذیری امور مشابه نافی وجود دو جوهر متشابه الصفات نیست، زیرا این فرض مقبولی است که بگوییم دو جوهر مذکور در صفت/صفاتی با هم مشابه و در صفت/صفاتی نامتشابه هستند. همچنین از صحنه خارج کردن اهمیت اختلاف در حالات، و احاله دادن آن به اختلاف در صفات که اسپینوزا بدان متوسل می‌شود مقبول نیست. برای مثال، اینکه رضا در قرن دوازدهم و حسن در قرن سیزدهم زندگی کرده‌اند ملاک معقولی برای تمایز نهادن میان آن دو به دست می‌دهد (عوارض تشخص‌بخش).

در پاسخ به نقد لایبنیتس تلاش‌های بسیاری صورت گرفته است. برای نمونه، ادوین کرلی بر این عقیده پای می‌فشارد که اسپینوزا در این برهان، جوهر را به معنای دکارتی می‌فهمد و بنابراین، هر جوهر را دارای یک صفت می‌داند. پس اختلاف در یک صفت و اشتراک در صفت دیگر اصلاً موضوعیت ندارد (Curley 1988, 16). البته تلقی کروین قابل دفاع نیست، به‌خصوص که این مقدمات در نهایت در جهت اثبات خدا یا جوهری است که بی‌نهایت صفت نامتناهی در نوع خود دارد (Allison 1987, 52). دیگران نیز توجیهاتی مطرح کرده‌اند که وافی به مقصود نیست (Della Rocca 2002, 17-18). بنابراین، برهان اسپینوزا نیازمند بازنگری و بلکه بازسازی است.

از نظر نویسنده، تنها با محوریت عدم تناهی جوهر می‌توان محال‌بودن اشتراک صفات را معقول ساخت. مشکل این راه‌حل در این است که اسپینوزا برهان استحاله اشتراک جواهر در صفات را بر عدم تناهی جوهر مبتنی نکرده، بلکه برعکس، عدم تناهی جوهر را با وساطت قضیه ۷ و به دنبال آن قضیه ۶، بر مبنای استحاله اشتراک اثبات کرده است و بر این اساس، ظاهراً نقد اول لایبنیتس قابل پاسخ نیست. اما می‌توان با نوعی بازسازی و بدون خروج از مضامین موجود در کتاب اخلاق، نقد لایبنیتس را برطرف کرد، مشروط بر اینکه قضیه ۷ (وجود به طبیعت جوهر تعلق دارد) را به برهان دوم قضیه ۶ (نفی علیت بین جواهر) ارجاع دهیم (برهان الف ۲)، زیرا این برهان ابتدائی بر استحاله اشتراک صفات ندارد و مستقل از آن اثبات شده است و به این واسطه، اثبات وجود خدا یا جوهر نامتناهی مطلق نیز که مبتنی بر برهان هفتم است، می‌تواند مستقل از قضیه استحاله اشتراک صفات اثبات شود.

بازسازی برهان استحاله اشتراک صفات با رجوع به جوهر الهی از آن جهت که مطلقاً نامتناهی است، امکان‌پذیر می‌گردد. طبق آنچه که در ذیل مقدمه اول مطرح کردیم، خدا واجب‌الوجود بالذات و مطلقاً نامتناهی است. آنچه مطلقاً نامتناهی است، بنابر تعریف (E1D6Expl)، بالذات واجد هر آن چیزی است که مبین ذات است و هیچ سلب و فقدان در او راه ندارد. به عبارت دیگر، هیچ کمال وجودی قابل تصور نیست که این جوهر نامتناهی مطلق فاقد آن باشد. بنابراین، هر صفتی که در طبیعت وجود دارد (مقومات ذات جوهر) خدا واجد آن است. از سوی دیگر، ممکن نیست جوهر نامتناهی مطلق این صفات را به صورت نامتناهی نداشته باشد. به عبارت دیگر، هر یک از صفات از آن جهت که در نوع خود نامتناهی است، خدا واجد آن‌هاست. برای مثال ممکن نیست خدا متصف به امتداد متناهی یا فکر متناهی باشد، زیرا این‌ها با عدم تناهی خدا سازگار نیست (E1D6; E1P10scho). خدا صرفاً می‌تواند و باید متصف به امتداد نامتناهی و فکر نامتناهی باشد، به بیان اسپینوزا: «متناهی خواندن شیء درواقع نفی

چیزی از آن است و نامتناهی خواندن شیء تصدیق مطلق وجود آن طبیعت» (اخلاق، بخش ۱، قضیه ۸، تبصره ۱) با اندک تغییر در ترجمه فارسی].

بحث را با صفت امتداد پیش می‌بریم. خدا متقوم از صفت امتداد نامتناهی است و با نظر به معنای نامتناهی در نوع خود (E1D6Expl)، خدا یا جوهر نامتناهی کل گستره امتداد جوهری را واجد است. از این‌روی، وقتی می‌گوییم که خدا متصف به صفت امتداد نامتناهی است، نمی‌توان جوهر دیگری را تصور کرد که آن هم متصف به صفت امتداد جوهری باشد (Bennett 1996, 66-69). باری، چون خدا بنا به تعریفی که از او به دست دادیم جوهر نامتناهی مطلق است، در صورتی که موجود به وجود واقعی و عینی باشد، همه طرق موجودیت را در سطح جوهری و به صورت قائم بالذات دارا خواهد بود (یعنی کل صفات). بنابراین، با فرض وجود خدای مطلقاً نامتناهی، هیچ جوهری ممکن نیست در صفاتش با خدا مشترک باشد. پس نقد اول لایب‌نیتس پاسخ داده می‌شود. در عالم واقع، ممکن نیست دو جوهر در صفت/صفاتی همسان و در صفت/صفاتی ناهمسان باشند، زیرا خدا به مثابه جوهر مطلقاً نامتناهی، واجد همه صفات در سطح نامتناهی است و نه تنها امکان اشتراک صفات میسر نیست، بلکه امکان تمایز در صفات نیز وجود ندارد، زیرا به نقص خدا می‌انجامد که با تعریف خدا سازگار نیست.

اما اینکه اسپینوزا تمایز در حالات را در مسئله تمایز بین دو جوهر مدخلیت نمی‌دهد چه دلیلی دارد؟ کسانی مثل ادوین کرلی از مثال دکارتی موم و آهن بهره می‌برند (نک: دکارت ۱۳۸۵، ۴۳-۴۶؛ Curley 1988, 17-18). فرض کنیم که دو جوهر صرفاً به واسطه حالاتشان متمایز هستند. حال اگر تحت شرایطی حالات آن‌ها دگرگونی پذیرفته و تشابه حاصل کنند، وجه تمایز بین آن‌ها منتفی می‌شود. از این‌روی، صرف تمایز حالات معیار خوبی برای متمایزدانستن جواهر نیست و با توجه به اینکه صرفاً تمایز در حالات و صفات قابل تصور است، می‌توان از حالات عبور کرد و تمایز در ناحیه صفات را مورد توجه قرار داد. نکته‌ای که کرلی مطرح می‌کند خالی از وجه نیست، اما می‌توان با مقدماتی اسپینوزایی‌تر این مسئله را حل و فصل کرد. می‌توان گفت که حالات در اندیشه اسپینوزا مکلفات و شئونات جوهر هستند. چستی آن‌ها جز با نظر به جوهری که مبنای وجودی آن‌هاست قابل تبیین نیست. حالات بالضروره توسط جوهر ایجاد می‌شوند و هیچ علتی بیرون از جوهر در ایجاد آن‌ها مؤثر نیست، چون در غیر این صورت، جوهر قائم بالذات نخواهد بود. حال اگر تمایزی در حالات دو جوهر وجود دارد و هیچ علت بیرونی‌ای هم در این تمایز نقش ندارد، پس صرفاً ذات دو جوهر اقتضاء این ایجادهای مختلف را داشته و ذات جواهر نیز همان صفات آن‌هاست. بنابراین، به تحلیل فلسفی، تمایز در حالات خودبه‌خود به تمایز در صفات ارجاع داده می‌شود. به همین جهت است که اسپینوزا تأکید می‌کند که «جوهر بالطبع بر احوالش تقدم دارد» (E1P1؛ همچنین رک: Garrett 1990, 69-108)

۳-۵. وحدت جوهر

اسپینوزا بر مبنای مقدمات پیش‌گفته، وحدت حقیقی و تعددناپذیر جوهر را اثبات می‌کند: «ممکن نیست جز خدا جوهری موجود باشد یا به تصور آید» (اسپینوزا ۱۳۷۶، بخش ۱، قضیه ۱۴). استدلال اسپینوزا بدین صورت است: الف: خدا بنا به تعریف: «موجود مطلقاً نامتناهی است، یعنی جوهر، که متقوم از صفات نامتناهی است که هر یک از آن‌ها مبنای ذات سرمدی و نامتناهی است» (بخش ۱، تعریف ۶). از این‌روی، بر اساس تعریف مذکور: ۱- خدا مطلقاً نامتناهی است.

۲- این موجود مطلقاً نامتناهی جوهری است که متقوم از تمام صفات نامتناهی است و همه صفات وی شدتاً و عدتاً نامتناهی هستند.

۳- هر کدام از صفات مزبور، در نوع خود، ذات سرمدی و نامتناهی جوهر الهی را ظهور می‌دهند.
ب: وجود به ذات جوهر تعلق دارد (E1P7)، یا به بیان دیگر، جوهر علت خودش است، یعنی بالذات اقتضاء وجود دارد یا ممکن نیست طبیعت آن را معدوم تصور کرد (E1D1; E1P7Pro). بنابراین، جوهر اگر درست تصور گردد، بالضروره موجود دانسته خواهد شد.

ج: اکنون خدا نیز که جوهر مطلقاً نامتناهی است، باید بالضروره وجود داشته باشد (E1P11).
د: اگر غیر از خدا/جوهر نامتناهی مطلق جوهر دیگری نیز موجود باشد، یا واقعاً فاقد هر صفتی است، یا واجد صفاتی است که عدتاً متناهی یا نامتناهی هستند.

ه: اما امکان ندارد که این جوهر دوم هیچ صفتی نداشته باشد، زیرا صفت تقویم‌بخش ذات جوهر است و جوهر بدون آن، هیچ ذاتی نخواهد داشت، و با توجه به اینکه وجود به ذات جوهر تعلق دارد، بنابراین، جوهری که فاقد صفت باشد عدمی است. پس: «در عالم امری واضح‌تر از این نیست که هر موجودی باید تحت صفتی تصور شود» (اخلاق، بخش ۱، قضیه ۱۰، تبصره). (Basile 2012, 30-40)

و: ممکن نیست جوهر دوم عدتاً و شدتاً واجد صفات متناهی یا نامتناهی باشد، زیرا اگر چنین باشد، در صفت/صفاتش با خدا، که متقوم از کلیه صفات است، مشابهت و مشارکت خواهد داشت. اما چنین چیزی ممکن نیست. پس این جوهر دیگر، بنا به تحلیلی که مطرح کردیم، محال است که موجود باشد.

نتیجه: ممکن نیست جز خدا جوهر دیگری وجود داشته باشد یا به تصور آید (اخلاق، بخش ۱، قضیه ۱۴).
مخلص کلام اینکه خدایی که اسپینوزا معرفی می‌کند در هیئت جوهر نامتناهی مطلق که متصف به صفات نامتناهی است و از این جهت، واجد همه طرق موجودیت در مرتبه نامتناهی است، امکان وجود هر نوع جوهر دیگری را منتفی می‌سازد. خدای اسپینوزا البته متعین به تعینات صفات است و عقل نامتناهی به همه آن‌ها علم تام دارد، اما انسان‌ها به واسطه تناهی توانایی عقلانی‌شان، امکان فهم همه صفات الهی را ندارند و به بیان اسپینوزا، تا به اکنون فقط دو صفت فکر و امتداد معلوم واقع شده است. از این جهت، خدای اسپینوزا، برخلاف خدای عارفان و قریب به اتفاق فیلسوفان و متألهین، ذاتاً ناشناختنی تام نیست و حتی عقل متناهی ما انسان‌ها نیز می‌تواند برخی از وجوه ذاتی وی را بشناسد.

۶. نتیجه‌گیری

اسپینوزا در آثار مختلف خود، براهین متعددی برای اثبات یگانگی خدا به دست می‌دهد که عمده آن‌ها مبتنی بر کمال مطلق خدا و وجوب وجود او هستند. برخی از این براهین اگرچه اثبات‌کننده یگانگی جوهر الهی هستند، اما فرض وجود جواهر متناهی را نفی نمی‌کنند. اما برخی براهین دیگرش که به‌خصوص در اخلاق به اوج خود می‌رسد، نه تنها یگانگی خدا به مثابه جوهر نامتناهی را اثبات می‌کنند، بلکه نافی وجود و تصورپذیری هرگونه جوهر دیگری هستند، چه متناهی و چه نامتناهی. البته بسیاری از این براهین ریشه در الهیات سنتی ادیان ابراهیمی دارند، ولی برهان اخلاق با این شکل و شمایل کاملاً اسپینوزایی است، اگرچه در سنت‌های عرفانی (عرفان نظری) نیز گاه تصدیق می‌شود که برای نامتناهی مطلق نمی‌توان فرض ثانی کرد. با این وصف، نمی‌توان اسپینوزا را مطلقاً ملحد دانست، اگرچه خدایی

که معرفی می‌کند و وجود و وحدانیتش را اثبات می‌نماید مختص به فلسفه خود اوست و نمی‌توان گفت همان خدای ادیان ابراهیمی است. نظریه وحدت جوهر الهی اسپینوزا آن گونه که در رساله مختصره و در اخلاق مطرح می‌شود، در تقابل با اندیشه ارسطویی و دکارتی قرار دارد (Delahunty 1985, 109)، چرا که اسپینوزا هم تعدد جواهر به معنای عام کلمه (Aristotle 1984, *Metaphysics*, 1069a-1069b3; *Categories*, 2a11-16) و هم تعدد جواهر مخلوق (CSM1, 210) را نفی می‌کند. اسپینوزا جوهری را معرفی می‌کند که نظام حالات را در کسوت علتی درونی پدید آورده است (Mason 1997, 117-131; Zac 1991, 232-240; E1P18; KV. I: 2nd Dia & iii). البته وحدت‌گرایی وی با وحدت اوسیا در اندیشه‌ی الثایی که هر نوع کثرتی را منکر است یکی نیست و کثرات حالات را می‌پذیرد (Melamed 2011, 206-222)، اما این کثرت را با فرض خلق از عدم (الهیات کلامی) یا صدور بیرونی (اندیشه فلوپینی-سینوی) تبیین نمی‌کند، بلکه سخن از نوعی صدور درونی به میان می‌آورد که به واسطه آن، خدا علت درونی همه اشیاء است و جهان «در» اوست، آنچنان که احکام مثلث مندرج در مثلث هستند (E1P15; E1P18).

کتاب‌نامه

کتاب مقدس.

ابن میمون، موسی. بی تا. *دلالة الحائرین*. به تحقیق حسین آتای. قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة. اسپینوزا، باروخ. ۱۳۷۶. *اخلاق*. ترجمه محسن جهانگیری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. حسامی‌فر، عبدالرزاق. ۱۳۸۵. «براهین اثبات وجود خدا در اسپینوزا». *پژوهشنامه فلسفه دین* ۴ (۲): ۸۹-۱۱۷. حسامی‌فر، عبدالرزاق، و سیدمسعود سیف. ۱۳۹۵. «ذات خدا و تمایز صفات او در فلسفه اسپینوزا». *فلسفه دین* ۱۳ (۱): ۱-۲۲.

حلی، حسن بن یوسف. ۱۴۲۲ ه. ق. *کشف المراد*. به تصحیح حسن حسن‌زاده. قم: موسسه النشر الاسلامی. دکارت، رنه. ۱۳۸۵. *تأملات در فلسفه اولی*. ترجمه احمد احمدی. تهران: انتشارات سمت. شایان‌فر، شهناز، و محمد سعیدی‌مهر. ۱۳۸۸. «تعالی و حلول در فلسفه اسپینوزا». *اندیشه دینی* ۹ (۳۱): ۳۱-۵۸. طالب‌زاده، حمید، و حسین صابری. ۱۳۹۳. «نقدهای اسپینوزا بر انسان‌وارانگاری خدا». *فلسفه* ۱۲ (۲): ۷۳-۸۹. میرداماد، محمدباقر. ۱۴۲۷ ه. ق. *تقویم الایمان و شرحه کشف الحقائق*. به تحقیق علی اوجبی. تهران: میراث مکتوب.

Bibliography

The Holy Bible.

Allison, Henry. 1987. *Benedict de Spinoza: An Introduction*. Yale University Press.

Aquinas, Thomas. 2014. *Summa Theologiae*. Trans by the Fathers of the Dominican Province. Catholic Way.

Aristotle. 1984. *The Complete Works*. Vol I & II. Trans by Jonathan Barnes. Princeton.

Augustine. 2011. *The Trinity*. Trans by Edmund Hill. New City Press.

Basile, P. F. 2012. "Russell on Spinoza's Substance Monism." *Metaphysics* 13(1): 27-41.

Bennett, Jonathan. 1984. *A Study of Spinoza's Ethics*; Indianapolis.

Bennett, Jonathan. 1996. "Spinoza's Metaphysics." In *The Cambridge Companion to Spinoza*, edited by D. Garrett. Cambridge.

Cariello, John. 2002. "Monism in Spinoza." In *Spinoza: Metaphysical Themes*, edited by Koistinen & Biro. Oxford.

- Charlton, William. 1981. "Spinoza's Monism." *The Philosophical Review* 90(4): 503-529.
- Curley, Edwin. 1988. *Behind the Geometrical Method*. Princeton University Press.
- Delahunty, R. G. 1985. *Spinoza*. Routledge.
- Della Rocca, Michael. 2002. "Spinoza's Substance Monism." In *Spinoza: Metaphysical Themes*, edited by koistinen & Biro. Oxford.
- Descartes, Rene. 1984. *The Philosophical Writings of Descartes (CSM1)*. Vol 1. Trans by Cottingham & Stoothoff & Murdoch. Cambridge.
- Descartes, Rene. 1985. *The Philosophical Writings of Descartes (CSM2)*. Vol. 2. Trans by Cottingham & Stoothoff & Murdoch. Cambridge.
- Descartes, Rene. 2006. *Meditationes de Prima Philosophia*. Translated by Ahmad Ahmadi. Tehran: SAMT Publications. [In Persian]
- Donagan, Alan. 1980. "Spinoza's Dualism." In *The Philosophy of Baruch Spinoza*, edited by R. Kennington. Washington.
- Garrett, Don. 1990. "Ethics: Ip5." In *Central Themes in Early Modern Philosophy*, edited by Cover and Kulstad. Hackett.
- Gilson, Etienne. 2018. *John duns Scotus*. Trans by Games Colbert. T&T Clark.
- Gueroult, Martial. 1968. *Spinoza I. Dieu*. Aubier-Montaigne.
- Gullan-Whur, Margaret. 2000. *Within Reason: A Life of Spinoza*. Jonathan Cape Publishing.
- Hilli, Hasan ibn Yusuf. 2001. *Kashf al-Murad*. Edited by Hasan Hasanzadeh. Qom: Mu'assasa al-Nashr al-Islami. [In Arabic]
- Hesamifar, Abdurrazzaq. 2006. "Arguments for the Existence of God in Spinoza's Works." *Philosophy of Religion Research* 4(2): 89-117. doi: <https://doi.org/10.30497/pr.2012.1183> [In Persian]
- Hesamifar, Abdurrazzaq; Seyf, Seyyed Masoud. 2016. "The Essence of God and the Distinction of His Attributes in Spinoza's Philosophy." *Philosophy of Religion* 13(1): 1-22. doi: <https://doi.org/10.22059/jpht.2016.58587> [In Persian]
- Kirk, G. S, & J. E Raven, & M. Schofield. 1990. *The Presocratic Philosophers*. Cambridge.
- Kulstadm, Mark. 1996. "Spinoza's Demonstration of Monism, A New Line of Defense." *History of Philosophy Quarterly* 13(3): 299-316.
- Laerkem Mognes. 2011. "Spinoza's Monism? What Monism?". In *Spinoza on Monism*, edited by Philip Goff. Palgrave Macmillan.
- Leibniz, G. W. 1989. *Philosophical Papers and Letters*. Trans by Leroy Loemker. Boston.
- Maimonides, N. d. *Dilala al-Ha'irin*. Edited by Hosein Atai. Cairo: Maktaba al-Thaqafa al-Diniyya. [In Arabic]
- Mason, Richard. 1997. *The God of Spinoza*. Cambridge.
- Melamed, Yitzhak. 2011. "[Why Spinoza is not an Eleatic Monist \(or Why Diversity Exists\)](#)." In *Spinoza on Monism*, edited by P. Goff. Palgrave.
- Mir Damad, Muhammad Baqir. 2006. *Taqwim al-Iman wa Sharhuhu Kashf al-Haqa'iq*. Edited by Ali Ujabi. Tehran: Miras-i Maktub. [In Arabic]
- Nadler, Steven. 2006. *Spinoza's Ethics: An Introduction*. Cambridge.
- Newlands, Samuel. 2010. "Another Kind of Spinozistic Monism." *Nous* 44(3): 469-502.
- Pollok, Frederick. 1966. *Spinoza: His Life and Philosophy*. New York.
- Shayanfar, Shahnaz; & Mohammad Saeidi Mehr. 2013. "Review of Transcendence and Immanence in the Philosophy of Spinoza from the Viewpoint of Islamic Mysticism." *Journal of Religious Thought* 9(31): 31-58. doi: <https://doi.org/10.22099/jrt.2013.1249> [In Persian]

- Spinoza, Baruch. 1997. *Ethics*. Translated by Mohsen Jahangiri. Tehran: Markaz-i Nashr-i Danishgahi. [In Persian]
- Spinoza, Benedict. 1985. *The Collected Works of Spinoza*. Vol. 1. Translated by Edwin Curley. Princeton.
- Spinoza, Benedict. 2002. *Complete Works*. Trans by Samuel Shirley. Cambridge.
- Talebzadeh, Hamid, & Hossein Saberi Varzaneh. 2015. "Spinoza's Critiques of Anthropomorphism of God." *Philosophy* 12(2): 73-89. doi: <https://doi.org/10.22059/jop.2015.54164> [In Persian]
- Wolfson, Harry. 1934. *The Philosophy of Spinoza*. 2 Vols. Harvard.
- Zac, Sylvian. 1991. "On the Idea of Creation in Spinoza's Philosophy." In *God and Nature: Spinoza's Metaphysics*, edited by Y. Yovel. Vol 1. Leiden.

یادداشت‌ها

1. Melissus
2. ἄπειρον

۳. علائم اختصاری ارجاعات به آثار اسپینوزا و دکارت، به قرار ذیل است:

Spinoza: Curley's Translation of Spinoza's Works; DPP: Descartes Principiorum Philosophiae; CM: Cogitata Metaphysica; Ep: Epistolae; KV: Korte Verhandelng; E: Ethica (Ax: Axiom; D: Definition; P: Proposition; Pos: Postulate; scho: scholium; Pro: Proof); CSM 1 & 2: The Philosophical Writings of Descartes, Vol 1 & 2, translated by Cottingham & Stoothoff & Murdoch.

4. Deus sive Natura

5. Modifications

6. Monistic

7. Franco Burgersdijk

۸. خدا متصف به صفت علم مطلق می‌شود، اما اسپینوزا در اخلاق از آن عدول می‌کند (E1P17scho; E1P31)؛ سرمدیت را مهمترین صفت خدا می‌داند (CM, II, i) که به نحوی یادآور انحصار ازلیت برای خدا در الهیات یهودی-مسیحی-اسلامی است، اما در رساله مختصره، آن را صرفاً خصوصیت خدا برمی‌شمرد و نه صفت او (Wolfson, 1934,) Spinoza, 2002, pp. 39, 50, 56; (Vol I, p. 231) و منحصر به خدا نیز نمی‌داند (E1P21)؛ همچنین خدا بر خلاف اخلاق (E1P15) علت درونی جهان دانسته نشده است.

9. Duns Scotus

10. extrinsic denominations

11. Reason

12. Desire

13. John Hudde

14. individuation

۱۵. ر.ک: Wolfson 1934, 1: 66-79; Donagan 1980, 91-92